

اصلاح سیاسی یا اصلاح فرهنگی

حمیدرضا جلائی پور

طرح بحث

در گفت‌وگوهای تلگرامی در هفته گذشته یکی از کاربران محترم این گلایه را مطرح کرد که: متاسفانه متفکران برجسته‌ی ما کمتر آرای یکدیگر را به طور مستقیم مورد نقد قرار می‌دهند و معمولاً با اشاره و کنایه با یکدیگر سخن می‌گویند. بعد در اثنای این گفت‌وگو برای تایید ادعایش دو قطعه زیر را از کانال‌های تلگرامی استاد سروش و استاد ملکیان درباره‌ی چگونگی اصلاح امور جامعه به اشتراک گذاشت. در حین گفت و گو و با دقت در این دو متن موضوع محوری دیگری مورد توجه جمع قرار گرفت: این دو متن گویی دو نسخه متضاد برای درمان، تغییر و اصلاح امور جامعه توصیه می‌کنند. ظاهراً از متن سروش نسخه‌ی اصلاح سیاسی (و ضرورت اقدامات جمعی) و از متن ملکیان نسخه اصلاح فرهنگی (و ضرورت تغییر نگرش و منش تک تک افراد جامعه) بیرون می‌آید. هدف این نوشته‌ی تلگرامی این است که نشان دهد برای اصلاح امور جامعه اتفاقاً این دو نسخه (اصلاح سیاسی و فرهنگی) در برابر هم قرار نمی‌گیرند و لزوماً نه جایگزین که مکمل هم‌اند. در ادامه ابتدا دو متن این اساتید می‌آید و سپس توضیحاتم را می‌آورم.

دوستان توجه داشته باشند ادعا نمی‌کنم اگر از خود این اساتید سوال شود دیدگاهشان برای اصلاح امور جامعه چیست پاسخشان لزوماً در برابر هم قرار می‌گیرد و دیدگاه من بر خلاف آن‌ها در برگیرنده و آشتی‌جویانه است. چه بسا پاسخ آن‌ها به این سوال به دیدگاه ترکیبی (دیدگاهی که اینجانب هم از آن دفاع می‌کند) نزدیک باشد. نکته این بود در گروه تلگرامی در بین دوستان مشارکت‌کننده در بحث میان نسخه سروش و ملکیان نوعی تقابل آشتی‌ناپذیر دیده می‌شد. به این معنا که بر اساس نسخه سروش برای اصلاح امور جامعه اصلاحات سیاسی اهمیت دارد و این اقدامات اخلاقی هم هست و از نسخه ملکیان این توصیه برجسته می‌شود که نباید به اصلاح سیاسی دلخوش کرد چون تا افراد جامعه آگاه و اخلاقی نشوند، حتی اگر اصلاحات سیاسی در جامعه به پیروزی برسد، دوباره استبداد سیاسی باز تولید می‌شود.

متن مدافع اصلاح سیاسی

استاد سروش در فایلی که در کانال تلگرامی‌شان (@DrSoroush) منتشر شده در بحث سلوک اخلاق‌مدارانه می‌گوید: "فرض کنید از امروز تصمیم گرفته‌اید یک شخص فضیلت‌مدار شوید. چه کار می‌کنید؟ لابد پیش خودتان

می‌گویید می‌روم به سخنرانی‌هایی گوش می‌دهم تا کسانی نکته‌هایی را یادآوری کنند و یاد بدهند و ما هم خُرده خُرده اینها را به عمل در می‌آوریم. این نیکو است. لابد می‌گویید کتاب‌هایی در زمینه فضایل اخلاقی می‌گیرم و می‌خوانم. لابد می‌گویید از روانشناسی و مشاوره هم کمک می‌گیرم. اینها همه بجا و بسیار خوب است.

ولی ما در جوامع خودمان مثل ایران، هیچ یک از اینها را کم نداشته‌ایم. نه کتاب اخلاقی و نه واعظ و معلم اخلاق کم داشتیم و نه آیات و روایات دینی کم داشتیم. متأسفانه وضعیت اخلاق خوبی هم نداریم. [...] در روابط اجتماعی و اخلاقیات فردی نمره بسیار کمی می‌گیریم. ما که از آن چیزها کم نداشته‌ایم. سخنران، واعظ، معلم اخلاق، تلویزیون، رادیو، کتاب‌های فراوان، روایات، اشعار و شعرای فراوان. اینها همه بوده است. هر یک از ما شعرهای فراوانی می‌توانیم تحویل دهیم که چه کاری خوب و چه کاری بد است ... ولی چرا ما عامل نیستیم؟

یکی از علت‌های آن قصه #استبداد است. استبداد، اُمُ الرذائل اجتماعی است. برای این که در زمین استبداد هیچ فضیلتی پرورش پیدا نمی‌کند. همه مردم می‌کوشند - همین الان در ایران همینطور است - تا خودشان را به آن صدر و نقطه بالای قدرت نزدیک کنند. و برای این کار از زیر پا نهادن هیچ حقی فروگذار نخواهند کرد. از زیر پا نهادن هیچ فضیلتی فروگذار نخواهند کرد. ممکن است دزدی کنند، دروغ بگویند، رشوه دهند، حق کشی کنند ... هر کاری بکنند. این سایه شوم استبداد، دو هزار و پانصد سال بر سر ما سایه گستر بوده است. کی بشود که ما از این رهایی پیدا کنیم و به خودمان برسیم.

این البته نباید عذری برای کوتاهی‌های شخصی ما باشد. من به لحاظ تاریخی و اجتماعی عرض می‌کنم که استبداد، شوم‌ترین حادثه‌ای بوده است که در تاریخ ما رخ داده و همچنان هم بر ما متأسفانه سایه افکن است. (این اولاً) دوماً؛ شرایط اقتصادی سالم بهترین شرایط برای اخلاقی زیستن است. به دلیل این که آدمیان احتیاجی به کار بد ندارند. اگر کار شما با راست گفتن راه بیافتد، چرا دروغ بگویید؟ اگر کار شما بدون رشوه پیش بیافتد چرا رشوه دهید؟ اگر بدون زیر پا گذاشتن حق کسی به حق خود برسید چرا حقوق دیگری را لگدمال کنید احتیاجی وجود ندارد.

لذا اخلاقی بودن این نیست که آدمی در ورطه رذیلت‌ها بیافتد و بعد دامن خودش را پاک بیرون بکشد. آن کار خاصان است. کار مجاهدان است. همه کس مجاهد نیست. چرا ما باید افراد را در وضعیتی قرار دهیم که بلغزند؟ بهتر است که نلغزند. ولو اینکه مجاهدتی هم نکنند. من همیشه این را گفته‌ام آن‌هایی که برای تصحیح و تلطیف روابط و شرایط اجتماعی کوشش می‌کنند، یکی از بهترین کارهای اخلاقی را انجام می‌دهند. برای این که زمینه‌ای را می‌سازند که نسبت به دروغ و ربا و ربا ... دیگر حاصلخیز نیست. ریشه این‌ها زده می‌شود. برای این که کسی این کارها را بکند حاجتی وجود ندارد." پایان نقل و قول

متن مدافع اصلاح فرهنگی

استاد ملکیان نیز در متنی که کانال تلگرامی @mostafamalekian منتشر شده در بحث "رابطه تغییر نظام سیاسی با تغییر زندگی انسان‌ها" می‌گوید:

"سیاست‌زده کسی است که اعتقاد داشته باشد یگانه مشکل جامعه، یا بزرگترین مشکل جامعه، و یا علت‌العلل مشکلات جامعه، نظام سیاسی حاکم بر جامعه است. اگر به هرکدام از این سه مدعا اعتقاد داشته باشید، به سیاست‌زدگی می‌رسید. چنانچه به این معنا سیاست‌زده باشیم، شکی نیست که اگر هم قصد اصلاح وضع مردم را داشته باشیم، برای تغییر نظام سیاسی، فقط و فقط به خشونت – چه به تدریج و چه بدون تدریج – معطوف می‌شویم. به هر حال در تمام این حالت‌ها، تمام هم و غم ما متوجه آن است که نظام سیاسی حاکم بر جامعه اصلاح شود. چراکه این را یگانه مشکل، یا بزرگترین مشکل، و یا علت‌العلل مشکلات جامعه تلقی می‌کنیم. از این حالت، به سیاست‌زدگی تعبیر می‌کنم.

کسی که به این نظریه معتقد است، باید بداند که اگر صدمبار هم نظام‌های سیاسی عوض شوند – چه با کودتا، چه با انقلاب، چه با اصلاح، و چه با خشونت دفعی و تدریجی – اما وضع فرهنگی عوض نشده باشد، آن جامعه، نظام سیاسی جدید را به دست خود به نظام سیاسی سابق که آن را از بین برده بود، تبدیل می‌کند. در این حال، آن نظام به نظام سابق تبدیل می‌شود و مانند بختک روی سر و سینه‌ی مردم می‌افتد و هرآنچه که می‌خواهد، با سرنوشت مردم انجام می‌دهد. نمی‌توانید بگویید اگر نظام سیاسی جامعه عوض شد، همه چیز رو به سامان خواهد رفت. زیرا نظام سیاسی، ساخته‌ی خود ماست و تا وقتی وضع فرهنگی مردم همین است، نظام سیاسی جدید هم مانند نظام سیاسی قبل خواهد بود. از این رو، به نظر من، هرکسی انقلابی است، سیاست‌زده است." [از کتاب در رهگذار باد و نگهبان لاله]

ملاحظات درباره دو متن فوق

دیدیم در متن فوق سروش از لزوم اصلاح شرایط اجتماعی، استبداد سیاسی و وضعیت بد معیشتی صحبت می‌کند و ملکیان اصلاح را از طریق تغییر نگرش و ارزش‌های فرد فرد اعضای جامعه یا اصلاح فرهنگی موثرتر می‌ابد.

نخست این‌که من با آن گله کاربر محترم در گفت و گوی تلگرامی موافقم که به طور کلی در مباحث علوم انسانی اساتید ایرانی معمولاً تمایل ندارند که به نظرات همکاران ایرانی خود مستقیم ارجاع بدهند. که البته این نقیصه بدی است و محل تعمیق و گفت و گوی سازنده فکری و علمی است.

در نگاه اول به این دو متن گویی ما به عنوان خواننده ما با دو نسخه متفاوت برای اصلاح امور جامعه ایران روبرو می‌شویم. ولی با کمی توضیح می‌توان گفت این دو متن در چگونگی اصلاح امور جامعه مکمل یکدیگرند. در تحلیل انتقادی و آسیب‌شناسی (اخلاقی) از جامعه ایران می‌توان تا حدی زیادی با ارزیابی دکتر سروش موافق بود (گرچه وضعیت ایران نسبت به سایر جوامع هم‌تراز منطقه و همچنین نسبت به گذشته‌ی خود ایران در این زمینه چندان هم بد نیست). اگر از حیث جمعی و کلان به جامعه‌ی ایران نگاه کنید، در استبداد و رکود اقتصادی مستمر و شکاف طبقاتی از موانع رشد اخلاقی شهروندان است و هزینه‌های زیست اخلاقی را بالاتر برده است، میزان آسیب‌های اجتماعی در ایران در حد نگران‌کننده‌ای بالاست و نوگرایی و مدرنیته در ایران هم شکل بدقواره‌ای پیدا کرده است. در دیدگاه اصلاح فرهنگی هم توجه به ضرورت اصلاح نگرش‌ها، باورها و منش فرد شهروندان قابل دفاع است ولی اگر مستلزم نوعی فرهنگی‌گرایی تقلیل‌گرایانه‌ی افراطی باشد و از استقلال سیاست و تاثیر نهادهای اجتماعی و سیاسی و ضرورت اصلاح‌شان غافل باشد ناقص است.

برای درک بهتر این که چرا در ارزیابی این دو استاد ما با دو نسخه متفاوت روبرو هستیم باید به یک نکته معرفتی توجه کنیم. شما می‌دانید الگوی معرفتی استاد ملکیان و سروش در تحلیل جامعه با هم متفاوت است. ملکیان در تحلیل پدیده‌های اجتماعی کاملاً «فردگرا» است و واقعیت‌های اجتماعی در سطوح فرافردی را موجود نمی‌داند و معتقد است همه‌ی پدیده‌ها و نهادهای اجتماعی را می‌توان بالمال به افراد فرو کاست و برای تغییر هم باید روی همین سطح فرد فرد انسان‌ها متمرکز شد. ایشان به واقع روانشناسی‌گرایی تقلیل‌گرا است. برای او استبداد در ایران یک «هویت جمعی تاثیرگذار نهادینه» که فقط بتوانید با گرفتن یقه حکومت و یا اصلاح قانون اساسی آن را درمان کنید نیست، بلکه استبداد خصیصه‌ای است که در فرد فرد بخش بزرگی از ایرانیان ریشه دوانده و درمان آن نیازمند کار مستمر فرهنگی و آموزشی و تربیت اخلاقی است. اما دکتر سروش در تحلیل پدیده‌های اجتماعی به وجود سطوح فرافردی واقعیت‌های اجتماعی هم اعتقاد دارد و و روانشناسی‌گرایی تقلیل‌گرایانه را از جمله در کتاب فلسفه علم الاجتماع نقد و رد کرده است.

در جامعه شناسی متاخر متفکرانی مثل هابرماس، گیدنز، بوردیو، کلمن و کرایب هر کدام به نحوی به ارتباط عاملیت افراد و ساختارهای اجتماعی پرداخته‌اند. شخصا معتقدم پدیده‌ها هم در سطح خرد (افراد) و هم سطح میانه و هم سطح کلان (نهادهای اجتماعی و سیاسی) وجود و تاثیر واقعی دارند و توجه به اصلاح در هر سطح ما را از اصلاح در سطوح دیگر بی‌نیاز نمی‌کند. بسته به مساله‌ای که می‌خواهیم اصلاح کنیم (نسخه‌ی کلی نمی‌توان پیچید) اصلاح در یکی از این سطوح اولویت بیشتری پیدا می‌کند. در بعضی از زمینه‌ها سطح خرد اولویت میابد و در بعضی مسائل دیگر سطح کلان و در اغلب زمینه‌ها ترکیبی از اقدامات اصلاحی در سطوح فردی و اجتماعی-سیاسی ضروری است. از طرف دیگر برای اغلب اهداف اصلاحی و اخلاقی، اصلاح در یک سطح، هزینه‌ی اصلاح در سطوح دیگر را هم کاهش می‌دهد. مثلاً حتی برای تمرکز بر سطح خرد (افراد) و اصلاح نگرش‌ها و ارزش‌ها و

تربیت اخلاقی ایرانیان، اگر دولت و نهادهای سیاسی و حکومتی در مسیر آموزش، آگاهی‌افزایی و اصلاحات فرهنگی موانع زیادی ایجاد کنند و رخصت ندهند که نهادهای فرهنگی و رسانه‌ها آزادی عمل داشته باشند، اصلاحات فرهنگی هم بسیار پرهزینه خواهد شد. مقایسه‌ای ساده بین وضعیت هنر و دانشگاه‌ها و عرصه‌ی فرهنگ و اندیشه در سال‌های ریاست جمهوری احمدی‌نژاد با سال‌های ریاست جمهوری خاتمی به خوبی گویای تاثیر عوامل سیاسی بر اصلاحات فرهنگی است. افزون بر این لزوماً روندها در دو سطح خرد و کلان همیشه همراستا نیستند (مثلاً رجوع کنید به آخرین سخنرانی‌ام در همین کانال که به این می‌پردازد که جامعه‌ی ایران چگونه در سطح فردی سرخورده است ولی در سطح جمعی نه). این موضوع و مساله تحقیق است که به ما می‌گوید بیشتر باید رویکرد فردگرایانه داشته باشیم یا جمع‌گرایانه. بین این رویکردها لزوماً تقابل نیست و از منظری که گفتم مکمل هم‌اند. اصلاحات سیاسی می‌تواند موانع اصلاحات فرهنگی را هم بکاهد و اصلاحات فرهنگی هم می‌تواند ریشه‌ی اصلاحات سیاسی را آبیاری کند.

بدین ترتیب در تحلیل پدیده‌های اجتماعی در ایران و نسخه‌پیچی برای اصلاح آن می‌توان از الگوی ملکیان فاصله گرفت و نظر ملکیان را راجع به استبداد و سیاست‌زدگی تقلیل‌گرایانه دانست و نقد کردنی. درمان استبداد سیاسی منافاتی با درمان «فرهنگ استبدادی در میان تک تک مردم» ندارد. از قضا درمان استبداد سیاسی از طریق اقدامات جمعی و اصلاح نهادهای اجتماعی به تغییر فرهنگ استبدادی در سطح افراد جامعه هم کمک می‌کند. و بالعکس. ارتباط اصلاح در این دو سطح هم‌افزاینده‌است، اما هیچ کدام ما را از دیگری بی‌نیاز نمی‌کند. هر میزان اصلاح فرهنگی، بدون همراهی جنبش‌ها و اقدامات سیاسی و جمعی و اجتماعی سیاسی و تغییرات نهادی و اصلاحات قانونی، به درمان استبداد سیاسی نمی‌انجامد.

شهروندان و اصلاح‌جویان هم بسته به علایق، توانایی‌ها و مهارت‌هایشان به اصلاح در یکی از این سطوح بیشتر می‌توانند کمک کنند و لزومی ندارد برای همه نسخه‌ی واحدی بپیچیم. نوعی تکثر و تقسیم کار در این زمینه عملاً رخ می‌دهد و تلاش‌های این نیروها می‌تواند مکمل هم باشد. یکی در قلمرو اقتصاد می‌تواند عالی نسب و تولیدکننده‌ای مسئول و ملی باشد، یکی در قلمرو فرهنگی و فکری می‌تواند مثل ملکیان باشد و روشنگری کند، یکی در قلمرو سیاسی می‌تواند تاج زاده باشد و برای بسط دموکراسی و عدالت تلاش کند و دیگری از رسانه‌ی سینما و موسیقی در مسیر خیر همگانی بهره‌برد. از این رو این خطا است که ما برای اصلاح جامعه «فرهنگ‌گرایی» را مثل ملکیان در برابر اصلاح‌گرایی سیاسی قرار دهیم - این ساده‌سازی مفرط است و تقلیل‌گرایانه.

اتفاقاً شخصاً در شرایط کنونی ایرانی اصلاح سیاسی را بر اصلاحات دیگر مقدم و اولی می‌دانم (بدون نفی مطلوبیت اصلاحات فرهنگی) چون سطح توسعه‌یافتگی فرهنگی ایران را بیش از توسعه‌یافتگی سیاسی‌اش می‌دانم (به تعبیر

دیگر جامعه‌ی ایران را جلوتر از حکومتش می‌بینم) و معتقدم تلاش برای پیشبرد اصلاحات سیاسی از طریق سیاست‌ورزی حرفه‌ای و جامعه‌محور می‌تواند موانع و هزینه‌های توسعه‌ی اقتصادی و فرهنگی ایران را هم کمتر کند. به این معنا سیاست از اصلاحات در سطوح دیگر استقلال دارد. اگر فشار تقاضا برای اصلاح سیاسی در جامعه نباشد حکومت می‌تواند مثل دوره احمدی نژاد اجازه اصلاح در زمینه فرهنگ و آموزش و حتی اقتصاد را هم ندهد یا لاقط هزینه‌هایش را افزایش بدهد.

برای اصلاح جامعه و بهبود زندگی مردم هم به اقدامات جمعی و نهادی و اصلاح سیاسی نیاز داریم و هم به اصلاحات فرهنگی. هم به روشنگری‌های روشنفکرانی مثل ملکیان محتاجیم و هم به رهبران سیاسی اصلاح‌جو و تلاش‌های جمعی برای اصلاح حکومت و نهادهای سیاسی.